

نه طبقه - نه متوسط

فاعلیت سیاسیِ گروه‌های میانی جامعه
در اندیشهٔ سیاسی چپ

مراد ثقفی

www.ketab.ir

عنوان و نام پدیدآور	: نه طبقه نه متوسط، فاعلیت سیاسی گروه‌های میانی جامعه در اندیشه سیاسی چپ/ نویسنده: مراد ثقفی.
سرشناسه	: مراد ثقفی، ۱۳۳۶
مشخصات نشر: تهران	: تهران: شیرازه کتاب ما، ۱۳۹۷
مشخصات ظاهری	: ۳۳۶ص. ۲۱/۵*۱۴/۵*۱۴/۵ س.م.
فروست	: مجموعه فلسفه و اقتصاد سیاسی ۱۳.
یادداشت	: کتابنامه
شابک	: ۸-۸۴-۸۵۱۴-۶۰۰-۹۷۸
عنوان دیگر	: فاعلیت سیاسی گروه های میانی جامعه در اندیشه سیاسی چپ.
موضوع	: طبقه متوسط Middle Class
موضوع	: سوسیالیسم—فرانسه Socialism—France
موضوع	: سوسیالیسم—انگلستان Socialism—Great Britain
موضوع	: سوسیالیسم—آلمان Socialism—Germany
رده بندی دی.بی	: ۳۰۵/۵۵
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۷ ن ۹۷/ت ۶۸۴ HT
سرشناسه	: ثقفی، مراد، ۱۳۳۶-
وضعیت فهرست نویسی	: فیاپی
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۶۹۹۰۰



نه طبقه - نه متوسط

فاعلیت سیاسی گروه های میانی جامعه
در اندیشه سیاسی چپ

نویسنده: مراد ثقفی

انتشارات: شیرازه کتاب ما

طراح جلد: پردیس خرمی

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول: اسفند ۹۷

حق چاپ و نشر محفوظ است.

تهران، صندوق پستی: ۱۱۱-۱۳۱۴۵

تلفن: ۸۸۹۵۲۲۹۷ فکس: ۸۸۹۵۱۶۹۱

همراه: ۰۹۳۶-۹۵۰۰۱۸۲

سایت: www.shirazehketab.net



فهرست مطالب

۷	مقدمه نادر
۱۱	مقدمه
۳۱	فصل اول: چپ و «طبقهٔ مَرَسا»: بررسی یک نسیان نظری
۶۵	فصل دوم: فرانسه: سوسیالیسم و انقلاب
۱۲۱	فصل سوم: انگلستان: سوسیالیسم بر زمینهٔ مبارزه برای حق رأی
۱۶۱	فصل چهارم: آلمان: سوسیالیسم بر بستر ملت ساز
۲۴۱	فصل پنجم: طبقه: یک مفهوم عاریتی
۲۷۷	فصل ششم: نه طبقه - نه متوسط
۳۱۱	فصل هفتم: مؤخره
۳۱۹	کتابشناسی
۳۳۱	فهرست اعلام

مقدمه ناشر

قرون نوزدهم و بیستم میلادی شاهد جابجایی قدرت و اقتدار در نظم‌های سیاسی بود که تا این دوره، بر سرنوشت جوامع بشری حکم می‌راندند. گرایش به تمرکز در قدرت، بی‌اروپای غربی، به کاهش قدرت زمین‌داران بزرگ و افزایش اقتدار شهرها و شهرنشینان انجامید. گرایشی که توسط انقلاب صنعتی تقویت و به وجهه‌مهره نظم جدید سیاسی در این بخش از جهان تبدیل شد. قدرت امپراطوری‌های بزرگ از همین دوران رو به افول نهاد و دو جنگ جهانی به سلطه آنها به نفع دولت‌ملت‌ها پایان داد. نتیجه همه این تغییرات آن بود که ماهیت برابری‌ها و نابرابری‌هایی که خاص جوامع کشاورزی و دولت‌های امپراطوری بودند به شکل تغییر کرد. برای رسیدن به ثبات، نظم جدید باید به توزیع مجدد امتیازات، منابع و پاداش‌ها و تمامی آنچه کسب و تملک آنها را در نظم‌های پیشین توجیه می‌کرد، می‌پرداخت. و در این تخصیص جدید، تعیین تکلیف منابع، امتیازات و مناصب سیاسی در صف مقدم قرار داشت. واقعیت آن بود که آن تغییرات، به همراه خود سه نیروی بنیادین را وارد سپهر اجتماعی و اقتصادی کرده بود: یکی ملت، دیگری کشور و سوم سرمایه. اکنون باید سهم هر یک از این سه

نیرو در پاسخ به این پرسش که چه کسانی و بر پایه کدام استدلال توجیهی و توضیحی حق سروری قانونی بر دیگران را دارند، روشن می‌شد. به عبارت دیگر، باید روشن می‌شد که چه کسانی و طی چه روندی حق به دست گرفتن ابزار این سروری، یعنی دولت مدرن را دارند. باور عمومی بر آن بود که یافتن پاسخ مناسب به این پرسش است که می‌تواند، نوید رهایی بخشی می‌شود. ر آن تغییرات را به یک چشم‌انداز واقعی رهایی تبدیل کند.

علیرغم تمام سردرگمی‌ها و افت‌وخیزهایی که این دو قرن شاهد آن بود، متفکران و نظریه‌پردازان آن دوران هیچ‌گاه امید خود را به یافتن پاسخی به این پرسش از دست ندادند و بر پایه این پاسخ‌ها، نظام‌های سیاسی مختلفی را بنا نهادند. نظامی که ما امروز در موقعیتی قرار داریم که نسبت به موفقیت یا عدم موفقیت آنها داری کنیم. یعنی بسنجیم که هر یک به چه میزانی توانستند وعده‌های رهایی بخشی خود را عملی سازند.

اکنون به نظر می‌رسد که در پایان قرن بیستم میلادی، بار دیگر جهان، تغییرات گسترده‌ای را تجربه می‌کند. تغییراتی که مهم‌ترین نشانه‌های آن را می‌توان در پدید آمدن امپراطوری‌های جدید ملی و کاهش اقتدار دولت‌ها و ملت‌ها مشاهده کرد. تغییراتی که بار دیگر اندیشیدر در باب توزیع مجدد امتیازات و منابع و پاداش‌ها را الزامی کرده و بار دیگر پیشتر سیاست رهایی‌بخش را به پرسشی اساسی تبدیل کرده است. با اینهمه، به نظر می‌رسد که تفاوتی عمده میان دوران کنونی و آن دوره دویست ساله وجود دارد و آن اینکه امید به یافتن پاسخ به این پرسش از کف رفته است. در واقع، علیرغم گسترش آموزش و دانش، ارتباطات و تعاملات و توانایی‌های فردی، قرن بیست و یک میلادی، بدون کمترین چشم‌انداز رهایی جهان از مسائل و مشکلاتش آغاز شده است. این فقدان چشم‌انداز نه فقط در کشورهای در حال توسعه که به چرخه پایان‌نیافتنی خشونت دچار هستند احساس می‌شود،

بلکه در کشورهای غربی نیز آشکارا به چشم می خورد. هرچه هست، جنبش ها و شورش هایی هستند کم و بیش موقتی که وجه مشترک شان، ناتوانی شان است در تبیین سیاستی رهایی بخش و گشودن افق های جدید در این زمینه.

یکی از راه های خروج از این وضعیت، بازبینی و بازخوانی تجربیات آن دوران گذشته است. بازبینی ای ناظر بر چگونگی شکل گرفتن فاعلیت های جمعی ای که در یافتن تعادلی میان نقش ملت، کشور و سرمایه برای تبیین سیاست رهایی بخش موفق بودند. اینکه چه مسیرهایی را برگزیدند و در این راه در چه روایتی با سایر پروژه های تأسیس فاعلیت جمعی قرار گرفتند. کتاب حاضر یکی از این بازخوانی ها است از طریق نقد و بررسی نقش آنچه در علوم انسانی «تحلیل طبقاتی» نامیده می شود در تبیین فاعلیت جمعی در سیاست رهایی بخش بازخوانی ای که از طریق مقایسه میان نقش نازلی که این دست از تحلیل ها برای گروه های مانی جامعه در تبیین این فاعلیت جمعی قائل بودند، با نقشی که در عمل این گروه ها در این زمینه ایفاء کردند، انجام خواهد شد. یعنی از طریق مقایسه میان فلسفه تاریخی که بر تحلیل طبقاتی بنا بود و تاریخ به آن ضرر نمی که در واقعیت شکل گرفت.